

باب II

شغنان بخشی از آریاناوئجه

یکی از مباحث داغ تاریخ جهانی تاریخ آریایی است که هر مورخ ، محقق و دانشمندی پیرامون آن سخنی داشته و ابراز نظر نموده است. عمدتاً سخن از تثبیت جایی است که آریایی ها نخستین بار در آن جا سر بلند کرده و قبایل خود را در اوراق تاریخ مطرح ساخته اند. قدیمترین سندی که از آریاییها در دست است، این محل را به نام "آریاوانجه" میخواند.

محققین و دانشمندان در ارتباط این محل نظریات زیادی ابراز داشته و هر يك عقیده خویش را طرح کرده و نقطه ای را در جغرافیای محلات ذیربط تشخیص داده اند. تثبیت این نقطه جغرافیای امروزی تاریخ قبایل آریایی را روشن می سازد و این قبایل نخستین زادگاه خویش را در مییابند. شغنانیها قبایلی اند از قبایل آریایی که برای تثبیت هویت ملی خویش این نیاز مندی را در مقطع زمان کنونی خواهند داشت که بدانند نیاکان آنها در گذشته ها دارای چه فرهنگ و تمدنی بوده و در گذشته ها چه سیستم و نقشی در تاریخ جهانی و کشوری داشته اند؟ برخی آثار تاریخی گواهی میدهند که در سده های نخستین میلادی و پیش از آن آنها یکی از قدیمترین قبایل آریایی بوده اند. گرچه باستانشناسی تاکنون در مورد این قبیله سکوت است، مگر شواهد کتبی و شفاهی میان مردم به حد لازم وجود دارد و روزی باستانشناسی نیز ازین قبیله اسناد مهمی حصول خواهد داشت.

محققین مینویسند که پیشتر از هزاره ۷ و ۱۱ پیش از میلاد طوایفی در سرزمینهای میان دو دریای اکسوس و ایگزارت (جیحون و سیحون) زندگی آغاز کرده بودند که از نظر مشخصات جسمانی تفاوتی با سایر اقوام و طوایف همجوار خویش داشتند. مشخصات جسمانی این طوایف در آثار دانشمندان چنین بر جسته گردیده که:

اساساً مردم بسیار زیبا، با پیشانیهای بلند، دیدگان تیز و نگاههای ژرف و مژگان های بلند، که بر چشمان آنان سایه می انداخته و بینی های بسیار ظریف و خوش شکل بودند. لب بالایی آنها باریک، موی های ریش آنها بلند و پر پشت و اغلب قهوه ای رنگ و گاهی هم قرمز رنگ بوده است. (۱)

همین تصویر از یک آریایی سده های نخست بوده که با چهره امروزی قبیله شغنایی ها تطابق کامل دارد. که با گذشت سده های زیاد این اوصاف در سر زمین شغنای محفوظ مانده است. محققین شغناییها را از نظر اتنولوژی مطالعه و نتیجه تحقیق خود را از چهره سده XX شغنایی چنین ابراز داشته اند: اعضای بدن اهالی شغنای و روشن متناسب و پر لطافت، خطوط و برش چهره آنها واضح، چشمان ایشان کمی رنگه و صورت ایشان به رویه کلاسیک منظم میباشد. از روی این ملاحظات چنین نتیجه دست داد که در میان تمامی ایرانی زبانان مسکون علاقه کوهستانی، از همه بیشتر ساکنان روشن خواص "هوموالپینوس" را به کمال صافی و صفایی حفظ کرده اند.

مشخصاتی که از طوایف مسکون میان اکسوس و ایگزارت در چهار هزار سال پیش از میلاد تعیین گردیده با چهره امروزی مردم سر زمین شغنای شباهت دارد.

۱ - شپینگل، گیگر، وندیشمن و سن جانا. عصر اوستا. تهران. ۱۳۴۳. صفحه ۵۷.

فصل یکم - مفهوم و موقعیت جغرافیایی آریاناوئجه

این سرزمین را که آریایی ها نخستین مرحله زندگی خود را در آن آغاز نموده "ایرانویج" یا "آریاناوئجه" میگویند. در "دایرة المعارف بزرگ اسلامی" در مورد این سرزمین آمده است: در اوستا سر زمین اصلی قوم ایرانی "آریاناوئجه" خوانده شده و در "ویداها" "آریاورته" نام محل اولی آریایی های که در هند سکونت گزیدند، گفته شده، در سنگنوشته های دوره هخامنشی این شاهان خود را آریایی خواندند. (۱)

مهدی غروی در باره این سرزمین نوشته است: در اوستا نیز سرزمین نخستین آریایی ها "ایرانویج" ذکر شده است. در سنگنوشته های هخامنشی "آریانم" و در پهلوی "ایران"، در آثار هرودت و بطلمیوس "سرزمین اقوام آریایی" و در کتاب عربی "ایران و آریان" ذکر شده و در اروپا نام کشور ایرلند از همین ریشه ساخته شده است. (۲)

محمد جوادی پور نیز پیرامون این محل توضیحات داده و نام آن را در عصر "ویدایی" ذکر کرده نوشته است: عصر ویدی دوره ای است که آریایی های ایران و هند با هم میزیسته اند و یا تازه از هم جدا شده بودند. این عصر را به نام کتاب "ویدا" که قدامت سروده های آن از هزار تا دو هزار سال پیش از میلاد است، عصر ویدایی خواندند. در این کتاب آمده که آریاییها در سر زمینی به نام "آریاناوئجه" میزیستند که ظاهراً این نام همان باشد که به صورت آریاناوئجه در کتاب اوستا آمده است. (۳)

۱ - دایرة المعارف بزرگ اسلامی. تهران. ۱۳۶۹. چاپ دوم.

۲ - مهدی غروی. مقدمه روابط ایران و هند. مجله "بررسیهای تاریخی" ۱۳۵۳. شماره ۶.

۳ - محمد جوادی پور. مجموعه اطلاعات درباره ایران و ایرانیان. تهران. ۱۳۶۳. صفحه ۲۷.

استعمال میشده و بعدتر باشندگان بین گنگ و سواحل خلیج فارس را هم در بر میگرفت و دیگر کلمه "نا" که در حقیقت همان "ن" مفتوحه است. آریانی اسم جمع را اسم مکان ساخته و "آریان" یا "آریانا" مسکن آریایی ها معنی میدهد. پس با این وزن و آهنگ اسمهای زیادی در کشور ما (افغانستان) پدید آمده که آریانا بصورت واضح و بدون شبه بر مسکن آریایی ها اطلاق میشود و این قدیمترین اسمی است که باشندگان آریا دو طرف هندوکش به مسکن زیبا و خاک قشنگ خویش داده اند. (۱)

در دایرة المعارف "آریانا" معنی و مفهوم این کلمه متکی بر زبان میشد. آریا-نجیب و آریان-نجبا و شرقاً معنی داشت. بافتحه "ن" که به صورت "الف" نسبتی هم در لهجه تشکل میکند. آریان یا آریانا اسم مکان از آن ساخته که جای و مسکن نجبا را افاده میکند. (۲)

دانشمند بزرگ روس ب. بارتولد کلمه "ایران" را چنین تحلیل میکند: کلمه "ایران" که در اول "اران" بود. بعدها پیدا شده و معین کننده صیغه جمع کلمه آریا است. که به معنی مملکت آریا میباشد. ما این کلمه را برای اولین دفعه در کتاب "اراتسن" (قرن III قبل از میلاد) به شکل یونانی آن یعنی "آریانی" میابیم و سترابون این اصطلاح را از وی اقتباس کرده است. (۳)

با در نظر گرفتن نظریات دانشمندان به طور کل به این نتیجه متوصل میشویم که محققین مفهوم این کلمه را چنین معنی کرده اند:

آریاناوئجه يك کلمه اوستایی بوده معنی آن نخستین جایگاه آریایی ها

۱ - پردیس. اعلام تاریخی. مجله آریانا. ۱۳۲۶ ه. شماره ۱۰.

۲ - دایرة المعارف آریانا. کابل. ۱۳۲۸ ه. جلد ۱. شماره ۱۰.

۳ - ب. بارتولد. جغرافیای تاریخی ایران. تهران. ۱۳۰۸ ه. صفحه ۴۰.

میباشد. و آن مرکب از دو کلمه: آریا نام قوم یا قبیله و وئجه به معنی جای و مسکن است.

بر علاوه نظریات بالا که در مورد معنی و مفهوم آریاناوئجه ارائه شد معنی و مفهوم این کلمه از زبان شغنانی نیز استنباط میشود. جزء دوم کلمه آریاناوئجه تاکنون درین زبان متداول و معمول میباشد و کلمه "وئجه" را تا حال در شغنانی محفوظ مییابیم. البته با اندک تغییر صدای "وئج" را که دانشمندان و محققین به "مسکن و جای" گرفته اند. در زبان شغنانی "ییج" میشود. که معنی باشند و مسکون را میرساند که آریاناوئج درین زبان شکل "آریاناایج" را به خود میگیرد. در این صورت کلمه آریاناایج از "آریا" و "نا" و "ییج" است که آریا را به معنی "آزاد" و "نجیب" نام قوم "نا" یا "ن" مفتوحه نسبت مکان را میرساند. چنانچه در تحلیل دانشمندان ایرانی محمد جوادی پور ازین کلمه در یافته ایم که در کلمه آریانا، "نا" را جای و محل معنی کردند که این پسوند مکان تاکنون در زبان شغنانی معمول و مروج است. چون کلمه "Xuṛnani" نام جای و "Xuṛnani" یعنی باشند این محل میشود. که در کلمه آریانا نیز چنین خواهد بود. و "ییج" نیز معنی باشند یا مسکون را دارد. آریانا ییج درین صورت به معنی باشند "آریانا" می آید. که به این صورت آریاناویج به شکل "آریاناایج" در زبان شغنانی شنیده میشود. و این کلمه خاصاً در مورد مناطق که در ترکیب نام خویش صدای ویژه شغنانی داشته باشند. بیشتر صدق مینماید. چون مناطق "Xorom, Dirjidej, Porxnev" و امثال آن، که باشندگان چنین مناطق را "Dirjidej, Porxnevaj, Xoromej" میگویند که جزء ترکیبی این اسمای مکان همان جزء ترکیبی "ویج" است که در آریاناوئجه دیده میشود.

برای کلمه آریانائوئجه از زبان شغنان مفهوم دیگری نیز استخراج میشود. به این ترتیب که در زبان شغنانی اسم جمع "یین" است. و آریانائوئجه مرکب از "آریا" نام قوم، "نا" یا "نه" باشند و "وئجه" اسم جمع آریاها باشد. به این که "آریانائوئجین" به معنی باشندگان "آریانا" میشود. قسمی که در اسم مکانهای برخی از مناطق این را مشاهده کرده میتوانیم. چون Porxnev اسم مکان و Porxnevjen به معنی باشندگان آن میباشد. که با این نمونه گفته میتوانیم که آریانائوئجه در اصل "آریانایجین" بوده است.

آریانائوئجه سرزمینی بوده که در حدود جغرافیایی "آریانا" موقعیت داشته است. مورخین و محققین حدود جغرافیایی آریانا را این طور تذکر می دهند که در شرق سرزمین هند، در شمال هندوکش و سلسله های جبال که در غرب آن واقع است. در جنوب اوقیانوس هند، سرحد غربی از دروازه خزر، یعنی از معبر کوهستانی واقع در شمال تهران شروع و در خطی که پارت را از مدی و کارامانیا (کرمان) را از پارسید (فارس) جدا می کرد، امتداد داشته است. (۱) محققین این حدود جغرافیایی آریانا را به رویت اسناد تاریخی معین کرده که بیشتر آنها بر نوشته های سترابون متکی بوده اند. همین حدود را مجله "آریانا" در مقاله زیر عنوان "اعلام تاریخی افغانستان" چنین قید کرده است: در نظر آریایی های عصر اوستا مسکن آنها از خود حد و حدود معین داشته که رویهمرفته به طرف شمال و شمال شرق جریان سیر دریا، طرف شرق خط اندوس و به جنوب بحر بزرگ (اقیانوس هند) و به طرف غرب خطی بین سواحل خزر و خلیج فارس را در بر میگیرد. (۲)

۱ - جغرافیای تاریخی ایران صفحه ۴۰.

۲ - اعلام تاریخی افغانستان. مجله آریانا. ۱۳۳۶. شماره ۸.

کلمه آریانا کلمه قدیمی است. که در آثار مورخین در سده های اولی میلادی انعکاس یافته است. در مقاله یاد شده آمده است که کلمه آریانا را بار اول با مفهوم مشخص و تعیین حدود جغرافیایی آن اراتوستنس یونانی در نیمه اول قرن سوم قبل از میلاد اظهار داشته و سترابن (۶۰ ق. م - ۱۹ م) از زبان او حد و حدود ولایت و قبایل آریانا را واضح و دقیق شرح داده و بعد بطليموس جغرافیانگار یونانی اهلودروس، پلینی و دیگران اسم آریانارا در آثارش بکار برده اند. (۱)

موقعیت و حدود جغرافیایی آریانا در آثار مورخین تثبیت است. مگر از موقعیت آریانائوئجه در آثار مورخین کمتر سخن داشته اند و موقعیت آن را به احتمال در نظر گرفته اند و نشانه ها و علایم ازین سرزمین را مدنظر آورده آن جا را آریانائوئجه پذیرفته، به این ترتیب موقعیت آریانائوئجه در جغرافیای امروزی نقاط مختلفی را در بر میگیرد. علایمی که ازین سرزمین علما و دانشمندان در یافته چنین نتیجه را ابلاغ داشته اند که موقعیت اصلی آریاییها را بائیسست در مناطق قطبی سراغ گرفت. آریایی های اولیه در نزدیک بحر زندگی نمی کردند. آنها اگر در مرکز قاره نبوده، لا اقل در داخل قاره به جایی که از بحر فاصله داشته باشد، متوطن بوده اند. وطن آریایی های ابتدایی کوهستانی بوده با کوه ها سروکار دارند. مشخصه دیگر در وطن آریایی های ابتدایی موجودیت دریا ها و جویبار ها است که در محلات قابل عبور از دریا پل های باریکی را که بالای دریاها ساخته شده اند، تشخیص میدهند و نیز گذرهایی که به وسیله سنگها در میان دریا ها و جویبار ها

۱ - اعلام تاریخی افغانستان. مجله آریانا. ۱۳۳۶. شماره ۸.

بوده، وجود داشته است. (۱)

علایمی که از وطن اولیه آریاییها مشخص شده تا جایی نشان میدهد که این سرزمین در چه گونه موقعیت جغرافیایی بوده باشد، اما بطور کل مشکل را حل نمیکند. برخی از محققین برای دریافت این نقطه بر علاوه مشخصات جغرافیایی وضع اجتماعی آنها را نیز در نظر میگیرند. برای اثبات قول خویش از علم "السنه" استمداد میجویند. از خصوصیت زندگی آنها چون حشمداری و امثال آن درین مورد کمک میگیرند. در مقاله "مهدآرین" از داکتر هنری هراس دانشمند بزرگ که در مجله "کابل" انتشار یافته است درین باره نوشته: اسمای مشترک حیوانات که در السنه هندو اروپایی وجود دارد، نشان میدهد، که آریایی های ابتدایی حیات حشمداری داشته اند و این نکته میرساند که درین سرزمین چراگاه ها و مراتع وسیع وجود داشته اند که آریاییهای ابتدایی انواع و اقسام حیوانات را می شناخته و تربیه میکردند. مگر نکته قابل ملاحظه در آن است که شتر در نزد آنها مجهول بوده و لذا توطن آنها در آسیای مرکزی مردود است. چون شتر از زمانه های خیلی قدیم در آسیای مرکزی شناخته شده است. (۲)

به این ترتیب نشانه هایی از نخستین سرزمین آریایی "آریانانواج" به دست می آید و این نشانه ها تحقیق کننده را یاری میرساند که تشخیص بدهد اولین گروه اقوام آریایی در چه سرزمینی حیات به سر برده اند. اما برای اثبات قول این نشانه ها کافی نیستند. تا جایی که معلوم است، آریانانواج سرزمینی است که در اوستا نامبرده شده، لذا تثبیت موقعیت آن نیز با در نظر داشت مطالب اوستا دقیقتر خواهد بود.

در اوستا ازین سرزمین یاد شده و نیز کوه ها و دریاهایی که در این سرزمین وجود داشته، نام گرفته شده است. لذا برای تثبیت این موقعیت، موقعیت و نشانه هایی از کوهها و دریا های یاد شده در اوستا را بررسی مینمائیم:

یکی از نکته های اساسی که موقعیت آریانانواج را تثبیت میدارد، موقعیت کوههای این سر زمین است که در کتاب اوستا ازین کوه ها یاد میشود.

آریایی های اولیه به کوه ها احترام میگذاشتند که منبع آبهای جاری بوده اند. در "کرده" ۸ - یسنای ۴۲ افتان یشت بزرگ "اوستا آمده است: به کوه هایی که از بالای آنها آب جاری میشود. درود میفرستیم و به مزارع گندم سودبخش درود میفرستیم. به هر دو، به پاسبان و آفریدگار درود میفرستیم. . . . به قلعه کوه "هرا" درود میفرستیم. به زمین و به همه چیز های نیک و خوب درود میفرستیم. (۱)

کوهها در اوستا در بخش "یشتها" نام گرفته میشوند. به ویژه در زامیاد یشت یا یشت ۱۹، هوم یشت دوم یا یسنای ۱۰ يك سلسله کوه ها ذکر میشود که آریایی ها اکثر قربانیهای خود را در پای این کوه ها اجرا میکنند. پادشاهان آریایی برای فتح و پیروزی خویش در دامنه های این کوه ها مراسم قربانی به جای می آوردند. در بند های ۵۰ و ۵۱ "مهریشت" از کوهی چنین یاد میشود: آن که آفریدگار (اهورامزدا) بر فراز کوه بلند و درخشان با رشته های بیشمار برای او آرامگاه پدید آورد. . . . از فراز کوه "هراهی" ماه بر نخیزد. آرامگاهی که امشاسپندان هسانگ خورشید با روان خشنود و

اندیشه پاک بساختند. تا مهر بتواند از فراز کوه "هراهی" سراسر چهار خاکی را بنگرد. (۱)

در زامیادیشست از قله "بروسرین" نام گرفته میشود. در رشن یشند فقره ۲۵ از "تئر هراهی" نام میبرند که: اگر تو ای رشن (فرشته عدالت) در قله "تئر هراهی" باشی، در آن جایی که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور میزنند. باز ما ترا به یاری میخوانیم. (۲)

در رام یشست فقره ۷ نیز همین نام آمده است، که هوشنگ پیشدادی در بالای قله تئر هراهی فرشته اندرو را بستود و از کامیابی و رستگاری و شکست دیوهای مازندران و دروغپرستان ورن در خواست نمود. (۳)

بر علاوه کوه های متذکره در اوستا يك سلسله کوه های دیگری نیز نام گرفته شده است. در بند ۲ هات ۱۰ یسنا در توصیف از هوم ازین سلسله کوهها چنین تذکر داده شده است: پس آن گاه مرغ پاک و کار آزموده ترا به هر کرانه بپراکنند. در میان ستیغهای کوه اوپائیری سئنا و چکاد کوه ستیروسار و میان کوه کوسروپت و پرتگاه کوه ویش پت و دامنه کوه سپیت گان. (۴)

طوری که از کوههای یاد شده در اوستا تحلیل میشود. يك تسلسل جغرافیایی را روشن می سازد که در روشنی این تحلیل موقعیت آریاناوئجه تثبیت میشود. در قطار کوههای یاد شده از کوه هراهی نام گرفته شده است. به این کوه رشته های بی شمار پیوست اند. یعنی نه يك کوه جدا و منفرد،

۱ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت. صفحه ۲۰۸.

۲، ۳ - ادبیات مزد یسنا، یشت ها. صفحه ۳۳۰.

۴ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت. صفحه ۲۰۸.

بلکه مراد از آن سلسله کوهها میباشد. تحقیقی که دانشمندان به عمل آورده اند و موقعیت آن را تثبیت داشته، آن را در موقعیتهای متفاوتی قرار میدهند. تعدادی موقعیت این کوه را در جغرافیای ایران امروزی محسوب میدارند. چنانچه در کتاب "اوستا، نامه مینوی آئین زردشت" چنین تذکر به عمل آمده است که هراهی یا هرایا هربرز همین کوه البرز کنونی. اماگاهی در اوستا ازین نام کوهی ارائه شده که جای آن دانسته نیست. (۱)

مگر برخی دیگر از دانشمندان این موقعیت را برای هراهی نمی پذیرند. این گروه محققین آن را در موقعیت افغانستان امروزی قرار میدهند و هراهی یا هرایا هربرز را پذیرفته اند. شکل امروزی این کلمه گویا البرز شده، که البرز نام کوهی است در صفحات شمالی افغانستان در ولایت بلخ.

دسته سومی باین نظر اند که هراهی در موقعیت ایران امروزی قرار نداشته و نیز نمیتواند در موقعیت ولایت بلخ افغانستان قرار داشته باشد. این دسته دانشمندان موقعیت هراهی را در سرزمین پامیر میگویند. احمد علی کهزاد در مورد موقعیت این کوه در پامیر از قول گیگر مینویسد: در اوستا فقره یی است بدین سان که میترا پیشروی آفتاب، پیشروی مهتاب و ستارگان بالای "هرابرزاتی" بلند میشود. از روی این فقره میگوید که کوه مذکور به طرف شرق بوده، سپس چنین اظهار میدارد که من به این نظریه هستم که هرابرزاتی نام محلی بوده و از روی موقع تذکر آن معلوم میشود که معنی آن کوه بلند بوده و عبارت از توده مرتفع پامیر میباشد. زیرا هم بلندترین کوه هاست و هم شاخه های آن بطرف شرق امتداد یافته، مانند تیان شان و غیره. این هم ناگفته نماند که محقق مذکور نظریه بعضی کسان

۱ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت. صفحه ۲۰۸.

راکه کوه های مذکور را عبارت از البرز و در جنوب سواحل خزر میدانند، رد میکند. (۱)

در بند ۳ کرده ۱ آبان یشت از کوه هُکر نام گرفته میشود. درین بند در اشاره به اردویسور اناهیتا چنین تذکر به عمل آمده: اوست برومندی که در همه جا پر آوازه است. اوست بزرگی که در بزرگی همچند همه آبهای روان روی زمین است. اوست نیرومندی که از کوه هُکر به دریای فراخکرت فروریزد. (۲)

همین متن اوستا جریان رود خانه یی را ترسیم میکند که اردویسور اناهیتا رب النوع آریایی با این جریان رود خانه همگام است و از سر چشمه این رود که بلندترین قله آن هوکر است تا دریای فراخکرت را زیر نظر دارد. در پاورقی صفحه مولف هوکر را چنین مشخص میسازد: هوکر در اوستا بلندترین چکاد البرز کوه است که اردویسور اناهیتا به بلندی هزار قد آدم از فراز آن سرازیر میگردد و به دریای فراخکرت میریزد.

همین نتیجه را دانشمند ایران پور داود نیز در مورد کوه هوکر ابلاغ میدارد و اونیز هوکر را بلند ترین قله البرز میگوید. دلایلی که برای اثبات این قول آورده شده قانع کننده نیست. زیرا به احتمال تغییر کلمه هرائیتی به هربرز را در نظر گرفته اند که هربرز در شکل امروزی البرز تعدیل شده باشد. در مورد موقعیت کوه هرائیتی و چکاد آن هوکر، که به اساس شکل تغییر کلمه قضاوت شده، باید افزود که نظر دانشمند آلمانی گیگر در این مورد بیشتر وارد است. زیرا متن پاراگرافهایی که از اوستا نقل گردیده با این

۱ - احمد علی کهزاد، کوههای آریانا در اوستا، مجله آریانا، ۱۳۲۲ هـ. شماره ۷.

۲ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت، صفحه ۱۳۸.

موقعیت اشاره مستقیم دارند. و برخی از بند های یشتها این موقعیت را به طور روشن توضیح میدارند. چنان که کرده ۴ بند ۱۳ مهر یشت در مورد این کوه چنین توضیح میدارد: اوست (اشاره به میترا) نخستین ایزدمینوی که پیش از سر بر آوردن خورشید جاودانه تیز اسپ بر فراز کوه هرا سر به در آورده و همه خانمانهای آریایی ها را از آن جا بنگرد. (۱)

این کرده مهر یشت نشان میدهد که کوه هرا در شرقی ترین نقطه سر زمین های آریایی موقعیت دارد که پیش از طلوع خورشید مهر از بالای این کوه همه خانمانهای آریایی را نظاره میکند. به اساس این نتیجه کوه البرز نمیتواند برای سرزمینهای آریایی در آن زمان شرقی ترین نقطه باشد و همین دلیل را بند ۴ مهر یشت بیشتر تاکید میدارد که درین بند آمده است: آنجا که شهریاران دلیر، رزم آوران بسیار بسیج کنند. آن جا، که دریا های فراخ و ژرف است، آن جا، روده های پهناور در خور کشتیرانی با انبوه خیزابهای خروشان به سنگخواره ها و کوه خورد و به سوی مرو (هرات) و سغد و خوارزم شتابد. (۲)

این پاراگراف موجودیت کوه های بلند را در سرزمین آریانا و جبه تشخیص میدهد. که به این اساس معلوم میشود. هرا یا هرائیتی صرفاً یک کوه نبوده، بلکه سلسله ای از کوه ها میباشد که درین سلسله چراگاه های بزرگ و مراتع وجود دارد. ازین سلسله کوهها دریا های بزرگ سرازیر میشوند و این دریا ها قابلیت کشتیرانی را دارند. در مسیر این دریا ها موانع بزرگی کوهپایه ها و سنگخواره ها هستند که سبب خیزابهای بزرگ میشوند. اینها همه و همه نشان میدهند که "هرائیتی" در موقعیت البرز نمیتواند صدق کند،

۱ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت، صفحه ۱۳۸.

البرز چه در ایران باشد و چه در افغانستان دارای چنین مشخصه ها نیست و این صفت را صرف میتوان در سلسله جبال پامیر مشاهده کرد که درین سلسله کوهها چراگاه ها و مراتع بزرگ برای حیوانات وجود دارد. رود های خروشان از هر کوهی سرازیر است. آبهای فراوان این رود ها قابلیت کشتیرانی دارند. مگر بر اساس موانع درین رود ها کشتیرانی صورت نمیگیرد. خیزابهای بزرگی در هر رودخانه ای به مشاهده میرسد.

ارائه دو بند کرده^۴ مهر یشت اوستا نشان میدهد که چقدر شاعرانه و ادیبانه در این بند ها از طبیعت زیبا توصیف شده است. آنجا برفراز کوه هرا پیش از طلوع خورشید، بر آمدن مهر (رب النوع روشنی) را توضیح میدارد که با زیورهای زرین آراسته به نظاره خانمان های آریایی می برآید. تصویری از اشعه خورشید هنگام طلوع منظره زیبایی است که در میان دره های واقع در پای کوههای پامیر به وجود می آید. این اوصاف در مناطق بالایی اکسوس (آمودریا) صدق میکند که بند آخر پاراگراف که رودهای پهناور به سوی مرو، سغد و خوارزم روانند، این گفته را کاملاً تصدیق میدارد. زیرا از البرز واقع در ایران کنونی رودی به این مسیر در جریان نیست. و البرز واقع در بلخ افغانستان هم چنین رود را ندارد که درین مسیر در جریان باشد. این رود ها فقط از سلسله کوههای پامیر سر چشمه میگیرد و به سوی مرو، سغد، خوارزم رفته و سرانجام به بحر خزر میریختند که ارتفاع سلسله پامیر تا بحر خزر قرار بند ۳ کرده^۵ ۱ آبان یشت را نیز حقیقت می بخشد، که اردویسور اناهیتا به بلندی هزار قد آدم از آن جا سرازیر میشود. دلیل مقنع تر از دلایل بالا در نام هرائیتی است که به ترکیب کلمه "تئر" در رشن یشت و رام یشت آمده و این نام را "تئر هرائیتی" آورده اند.

مفسر اوستا به زبان فارسی پور داود با در نظر داشت این کلمه در موقعیت هرائیتی به البرز دچار تردد شده نوشته است که غالباً در یشتها از کوه هرا ذکر شده است. کوه مذکور نیز هرائیتی گفته شده است. در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوئیم. هر چند که امروز البرز کوه مخصوص بوده و دماوند که دارای ۵۶۲۸ متر ارتفاع است، از بلند ترین قله آن به شمار میرود، معلوم همه کس میباشد. ولی در ادبیات مزد یسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست. در زامیاد یشت فقره^۶ ۱ آمده که کوه هرا تمام ممالک شرق و غرب را احتوا کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است. در رشن یشت میخوانیم که ستاره ها و ماه و خورشید دور قله آن که "تئر Taera باشد، دور میزنند. (۱)

پور داود جزء اول "تئر" را نام قله هرائیتی معنی کرده است. مگر معنی این جزء در زبان شغنائی "بالا" است و کلمه ترکیبی "تئر هرائیتی" به معنی هرائیتی بالا خواهد بود. که این معنی با نام کوه نیز صدق دارد. این خود نشان میدهد که هرائیتی به دو بخش - بالایی و پائینی تقسیم شده باشد. پور داود در مورد این کلمه چنین نوشته است: بروسرهین ترکیب صفتی دارد. یعنی دربردارنده نیکوئی و زیبایی. گلدنر و دارمستتر از برای کلمه تئر آن را صفت گرفته اند که به زعم آنان کوهی ست. ولی این اشتباه است، سوال درین است که کلمه تئر را به معنی قله یا کوه سر و تیغه کوه بگیریم. این کلمه مکرراً در اوستا آمده و به خصوص از آن تیغه کوه البرز اراده شده است. (۲)

۱ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، صفحه ۱۳۱.

۲ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، صفحه ۲۳۰.

تاجایی که دیده میشود، ادعای دارمستتر و گلدنر در مورد معنی کلمه "تئر" دقیقتر است. در تعیین موقعیت آن نزدیکتر شده، چنانچه پور داود از قول او درین باره نوشته است: "ستیره" به معنی سره یا کوه سر و قله است. لابد با کلمه "تئر" به معنی قله است و به خصوص از برای قله البرز استعمال شده، ارتباطی دارد. دارمستتر همین کلمه را اسم کوهی از سلسله غوربند (در شمال کابل) احتمال داده است. (۱)

تعیین موقعیت تئرهاثیتی جدا از هراثیتی بوده نمیتواند. طوری که به این نتیجه رسیدیم. هراثیتی در موقعیت امروزی سلسله کوههای پامیر قرار دارد. تئر هراثیتی میرساند که این کوه نزد آریاییهای اولی به دو بخش مسمی بوده است، که یکی ازین بخشها بنابر مفهوم امروزی آن در زبان شغنانی "تئر" هراثیتی میباشد. همین نکته را متنی از "بندهشن" تکمیل میکند. پور داود در توضیح کلمه "تئر" ازین کتاب آورده است: این کلمه در تفسیر پهلوی "تئرك" شده. در بندهشن فصل ۵، فقره ۴ مطابق فقره ۲۵ رشن یشت مندرج است: "در تئرك هریواز (قله البرز) خورشید و ماه و ستارگان دور میزنند". (۲)

متن بالا از بندهشن که تفسیر پهلوی اوستا است. معنی کلمه تئر را "تئرك" آورده است که این معنی با کلمه تئر به معنی "بالا" در زبان شغنانی يك چیز میباشد. موجودیت صدای "ك" درین کلمه مفهوم دیگری به آن میدهد. زیرا کلمه "تئرك" به معنی "بالا ترین" در زبان شغنانی است، که تئر به معنی "بالا" و "تئرك" به کسرۀ "ك" به معنی بالا ترین آن مفهوم زبان پهلوی در شغنانی محفوظ میباشد.

۱ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت. صفحه ۱۷۳.

۲ - ادبیات مزدیسنا، یشتها. صفحه ۱۳۱.

بر علاوه کوههای ذکر شده، که تحلیل گردیدند، برخی کوههای دیگری نیز در تثبیت موقعیت آریاناوئجه اشاره ها و نشانه هایی دارند. چنانچه در اوستای یکی از کوهها به نام "اوپائیری سئنا" یاد شده است. جلیل دوستخواه آن را شعبه ای از کوههای هندوکش دانسته است (۱). احمد علی کهزاد در مقاله ازین کوه چنین ارزیابی نموده است: "اوپائیری سئنا اسمی است خیلی زیبا به معنی عقاب و معنی تحت اللفظی مجموعی آن ("بالای پرواز عقاب") "بلندتر از قد پرواز عقاب" میشود. و عبارت از سلسله کوه بلند از شمال هندوکش است. که از شرق تا غرب در وسط کشور ما (افغانستان) مانند دیوار بلند سنگی افتاده است. این کوه در بندهشن "پارسین" یاد شده و خلاصه همان نام اوستایی است. زیرا مرکب از دو کلمه: "اپار" و "سین" یعنی بالا یا "ماورا" و عقاب میباشد. (۲)

در پهلوی اوستا اسناد دیگری هم این ادعا را تصدیق میدارد که تثبیت موقعیت کوهها موقعیت آریاناوئجه را به ثبوت میرساند. بندهشن یکی ازین آثار است که درین کتاب از کوهی به نام "کوفستان" یاد میشود. که آخرین نقطه سرحد آریاناوئجه را تشکیل میدهد. در فصل ۲۰ فقره ۱۳ ازین کوه ذکر به عمل آمده که: آب رود دائیتك از ایرانویج آید و به کوفستان شود. از همه رودها در آن جانوران موزی (ضرر رسان خرفستر) بیشتر است. (۳)

این فقره بندهشن اشاره مستقیم به آریاناوئجه است که آب دائیتك از آن می آید و به کوه کوفستان میرسد. از کوفستان برخی از دانشمندان

۱ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت. صفحه ۱۲۴.

۲ - احمد علی کهزاد، اوپائیری سئنا یا کوه بلندتر از پرواز عقاب، مجله آریانا، ۱۳۲. شماره ۲.

۳ - ادبیات مزدیسنا، یشتها. صفحه ۲۸۳.

موقعیت دیگری را در نظر دارند. چنانچه پور داود از قول یوستی این کوه را در پهلوی گرجستان خوانده و دائیتک را رود ارس میگوید. مگر نشانه‌هایی برطبق نوشته بالا تاکنون باقی است که نمایانگر این کوه در گرجستان نباشد.

کوفآب نام منطقه کوهی در بدخشان افغانستان است که ازین منطقه آب بزرگی با رود پنج یکجاء میشود و آمو دریا از این منطقه به بعد شروع شده و رود پنج از آن شدت و تندی اش باز میماند و مسیر هموار و آرام در پیش میگیرد. به نظرم این کوفآب همان کوفستان است که در بندهشن از آن یاد آوری گردیده و موقعیت طبیعی آن نیز این ادعا را تأیید میدارد که کوفآب سرحد آخرین آریانان و جبهه بوده است.

یکی از کوههای دیگر که در بندهشن نام گرفته شده و در تثبیت موقعیت آریانان و جبهه کمک میکند، کوه بدشخوارگر است. کلمه بدشخوارگر را فرهنگ‌های فارسی به شکل‌های بدشخوارگر و امثال آن آورده‌اند که معنی آن را "دشوار گذار" گرفته‌اند. فصل ۲۱ فقره‌های ۲۰-۲۲ ازین کوه چنین نام میگیرد: از اغریث گوپت شاه به وجود آمد. وقتی که فراسیاء، منوچهر را با ایرانیان در کوه بدشخوارگر اسیر نمود و در میان آنان پریشانی و قحطی افکند. اغریث از درگاه ایزد خواستار شد که او را کامیاب گرداند تا سپاه ناموران ایرانی را از تنگنا برهاند. (۱)

برخی از دانشمندان موقعیت بدشخوارگر را در جنوب قفقاز میگویند. برخی دیگر گیلان امروزی ایران را بدشخوارگر گرفته‌اند و درین ادعای خویش بر فصل ۱۲ فقره ۱۷ ام بندهشن تکیه نموده‌اند که درین فقره

بدشخوارگر کوهی گفته شده است.

طبق علایم و نشانه‌های متن فقره‌های اوستا و بندهشن بدشخوارگر نه در جنوب قفقاز و نه در گیلان موقعیت داشته، بلکه بدشخوارگر نام قدیم بدخشان است که در طول زمان این شکل بدشخوارگر تغییر کرده و به شکل امروزی آن بدخشان درآمده است. دلایل زیادی وجود دارد که این ادعا را ثابت سازند. ولی درین جا صرف به دو دلیل اکتفا میکنیم. نخست این که در فقره ۱۷ فرگرد اول و نندیداد اوستا، زادگاه فریدون سر سلسله آریایی‌ها "ورنه" *وړنه* گفته شده است. تفسیر پهلوی اوستا "ورنه" (Varena) راپدشخوارگر گفته است. به این اساس که چون نام قدیم و باستانی "بهارک"، بدخشان میباشد (هنوز در شمال غرب شهر جدید بهارک منطقه‌ای به نام "ورن شهر" وجود دارد). (۱)

لذا پدشخوارگر یا بدشخوارگر نیز نام بدخشان است. دو دیگر این که درین متن فقره‌های ۲۰ و ۲۲ فصل ۳۱ بندهشن میتوان دریافت که درین متن بدشخوارگر جای زندانی شدن منوچهر و دیگر ایرانیها است که اغریث شهریار مملکت ساوکیستان برای نجات آنها به بدشخوارگر آمده است. این سخن اشاره است به این که بدشخوارگر در قلمرو افراسیاب شاه توران قرار داشته و نمیتوان پذیرفت که بدشخوارگر گیلان و دیلم است. و نیز ساوکیستان کشوری گفته شده در بندهشن که در طرف شمال در سر راه ترکستان و کینستان (چین) واقع است. یوستی این کشور را کاشغر گفته است. (۲)

با در نظر داشت مطالب بالا چنین نتیجه به دست می آید که بدشخوارگر نام قدیم بدخشان و این بدخشان آن زمان به منطقه بهارک امروزی بدخشان افغانستان اطلاق میشد. و بدخشان آن روزی یا بهارک همجوار با کوههای پامیر میباشد. لذا بدشخوار نام تبدیل شده "ورنه" است. ورنه در اوستا چهار گوشه خوانده شده که در سلسله کشور های آریایی آن روزی قرار داشته است. در فقره ۱۷، فرگردیکم و نندیداد چنین آمده است چهارمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم. ورنه چهار گوشه میباشد (۱). ازین توضیح اوستا روشن میشود که آریاناوئجه نزدیک به کوه پتسخوارگر قرار داشته است.

آن چه پیرامون موقعیت کوههای آریاناوئجه که در اوستا یاد شده پرداختیم، مبتنی بر آثار اوستا و بندهشن بود. در پهلوی این آثار برخی مورخین اسناد دیگری را نیز ملاک قضاوت خود گرفته اند. منجمله مورخین علی احمد کهزاد مولف "تاریخ افغانستان" در تثبیت موقعیت کوه هراثیتی بر سرودهای "ویدی" استناد جسته و آورده است: در سرود های ویدی "میترا" با "وارونه" و "اندرا" بیشتر متصل و پیوسته ذکر شده در اوستا در جمله "یا زاتا" آمده و چنین تذکر یافته که اهورامزدا بالای کوه "هرابرزاتی" (پامیر) که آفتاب فراز آن بر میخیزد. برای میترا مسکن ساخته بود. چون روشنی علامه فارقه راستی است، میترا رب النوع روشنی، آفتاب و راستی و عدالت تلقی شده بود. (۲)

با ارزیابی از نام و موقعیت کوههای یاد شده در اوستا و دیگر آثار و

۱ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۱، صفحه ۲۱۴.

۲ - تاریخ افغانستان، جلد ۱، صفحه ۳۱۴.

اسناد تاریخی به این نتیجه متوصل میشویم که موقعیت این کوهها در منطقه پامیر و اطراف آن یعنی مناطق بالایی آمو دریا بوده است.

آریایی های نخستین در تعیین موقعیت اولی خویش اشاراتی به دریا ها دارند. که ازین رود ها نام برده اند. آنها مراسم قربانی خود را در لب دریا و رودها اجرا میکردند. این قبایل به آنها حرمت می گذاشتند و پاکیزه نگهداشتن آب را وظیفه اساسی خویش می شمردند. بند ۷، هات ۱۲ یسنا درین مورد دستور میدهد: من آئینی را باور دارم که به آنها، گیاهها، به چارپایان خوب ارج میگذارند. (۱)

آریایی های نخستین که دارای ارباب الانواع زیادی بودند برای آنها نیز رب النوعی را پذیرفته بودند که این رب النوع "اردویسور اناهیتا" نام داشت. آنها معتقد بودند که این رب النوع همه آبهای جهان را زیر کنترل خویش دارد. این رب النوع بیشتر در شکل رود تجسم مییافت که از بلندترین قله کوه هکر سرچشمه میگرفت. در نام گرفتن از این قله این رود را مفسر فارسی اوستا "هکریه" نام گرفته و آورده است: هوکر در اوستا، هکریه اسم بلندترین قله کوه هربرز است. رود اردویسور از بالای آن به بلندی هزار قد آدمی سرازیر شده به دریای "فراخکرت" فرو میریزد. (۲)

این رود از سرزمین اولیه آریایی ها میگذرد. رودی که با آن موقعیت آریاناوئجه را تثبیت میکنند. اردویسور اناهیتا در شکل رب النوع آنها نزد آریائیها مجسم شده که این رب النوع را همیشه همراه بارودی قبول داشته اند که این رود از سرزمین آریاناوئجه میگذشته است. همه

۱ - اوستا نامه مینوی آئین زردشت، صفحه ۱۲۹.

۲ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۲، صفحه ۱۴۸.

سرکرده گان آریایی در برابر رب النوع آنها قربانی ها را در جوار این رود اجرا میکردند. از این رود در اوستا به نام "دائیتا" یاد میشود، که درکرده ۷ گوش - درو اسپ یشت چنین تذکر رفته است: درو اسپ توانای مزدا آفریده مقدس را می ستائیم. کسی که چارپایان را . . . از برای او کی گشتا سپ بلند همت روبه روی آب دائیتا صد اسپ، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد. و زور نیازکنان چنین درخواست (۱)

بند ۱۷ کرده ۵ آبان یشت رودخانه دائیتا را در جوار آریاناوئجه تشخیص میدهد که این طور نوشته شده است: آفریدگار (اهورامزدا) در آریانا وئج در کرانه رود وانگوهی دائیتیا با هوم آمیخته به شیر، بازبان خرد، با اندیشه و گفتار و کردار نیک با زور و سخن رسا اناهیتا را ستایش کرد. (۲)

دانشمندان و محققین در تشخیص دائیتیا ابراز نظر نموده اند. علایمی که ازین رود در اوستا و سایر اسناد تاریخی ذکر شده موقعیت این رود را تعیین میکنند. پورداود کلمه "وانگوهی دائیتیا" را معین کرده و از بندهشن در مورد استدلال مینماید و مینویسد: وانگوهی دائیتیا اسم رودی است. وانگوهی صفت است. تعیین محل این دریا منوط به دانستن محل مملکت آریاناوئج میباشد. زیرا که این رود درین مملکت جاری است. بندهشن در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید "آب رود دائیتیک از ایرانوئج آید و به کوه کوفستان شود، از همه رود ها در آن جانوران مودی (خرفستر) بیشتر است. گفته شده است که دائیتیک رود پر است از جانوران مودی. (۳)

۱ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۲، صفحه ۳۹۱.

۲ - اوستا نامه مینوی آئین زردشت، صفحه ۱۴۱.

۳ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۱، صفحه ۳۹۱.

پورداود سپس برای تثبیت موقعیت این رود نظریه یوستی را تذکر میدهد که: یوستی کلمه کوفستان را در پهلوی گرجستان خوانده است و دائیتیک را رود ارس دانسته است. (۱)

دانشمندان دیگر در مورد این ادعا تردید دارند که دائیتیک رود ارس نیست. بلکه دائیتیک که در بندهشن آمده، عبارت از رود آمو است. احمد علی کهزاد چنین نظریه را ابراز میدارد. او درین مورد مینویسد: آریاناوئگو به معنی محدود عبارت از دامنه های شمال و غرب پامیر و بدخشان و حوضه آمو دریاست. زیرا رودخانه یی که در قلمرو آریاناوئگو میگذشت به نام وانگوهی دائیتیا یاد شده و این رود خانه عبارت از اکسوس یا آمو دریای فعلی میباشد. زیرا در عصر ساسانی هنوز آن را "وهه" میگفتند و رود ویهه عبارت از همان رود خانه فوق الذکر میباشد. (۲)

مورخ موصوف با تعیین محل رود دائیتیا سپس به توضیح معنی این کلمه پرداخته و معنی آن را این طور قید میکند: اسم وانگوهی دائیتیا مرکب از دو کلمه است. وانگوهی نام رود خانه و دائیتیا به معنی "قانون" میباشد. و به صورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که رود خانه یی که از قلمرو آریاناوئگو میگذشت، عبارت از آمو دریای فعلی بود. (۳)

علاوه بر مشخصاتی که در اوستا از رود دائیتیا به دست آمده در بندهشن بیشتر از این توضیح داده شده، زیرا بندهشن سر زمین آریاناوئجه را با در نظر داشت دو رود "دائیتک" و "داراگا" توضیح میدارد که در مقاله "اعلام تاریخی" آمده: رودخانه دائیتیک از ایرانوئج آمده و از میان

۱ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۱، صفحه ۳۹۱.

۲ - احمد علی کهزاد، آریانا، مجله کابل، ۱۳۱۸ هـ، شماره ۲.

کوهستانات میگذرد. هم چنین تذکر رودخانه داییتیک^۱ داراگا در بندهشن خالی از مفاد نیست. درین باب چنین گفته شده که رودخانه داراگا در آریانا و ثجه است. که در ساحل آن پوروشاسپ پدر زردشت استقامت داشت. (۱) همین نوشته بندهشن را سر پرسی سایکس نیز در اثرش زیر عنوان "تاریخ افغانستان" تکرار میکند. او مینویسد که: راجع به خانه اصلی آریانا و ثجه بحث زیاد شده که این قطعه زمین بین دو رودخانه "واهه داییتیا" و "ارنگ" واقع بوده و این نامهای قدیمی رودخانه اکسوس (آمو دریا) و ایگزارت (سیر دریا) میباشد. (۲)

با نظر داشت دلایلی که در بالا تذکر یافتند. میتوان پذیرفت که داییتیا یا وانگوهی داییتیا عبارت از آمو دریای امروزی است که از پامیر سر چشمه گرفته و مسیر پرخم و پیچ را طی مینماید. علایم و اشاراتی که این نقطه را تثبیت میدارند به طور خلاصه میتوان چنین بر شمرد:

- نشانه های جغرافیایی که در متن بندهشن و اوستا مشاهده میشود. این نقطه را تأیید میدارد. جریان داییتیک را این متن از ایرانویج تشخیص میدهد که می آید و سپس از میان کوهستانات میگذرد. که نقطه آخری این کوهستانات را کوفستان نام میگیرد. مسیر امروزی جغرافیای رود آمو نیز چنین خط السیری دارد. از پامیر سر چشمه میگیرد و سپس از فاصله ای در میان کوهها داخل میشود. منطقه پس از روشن در مسیر این رود که درواز امروزی است، این کوهستانات را احتوا میدارد که نقطه آخری کوهستانات درواز همان کوقآب میباشد، که کوفستان خوانده شده است. به این صورت این اشاره های جغرافیایی تأیید میدارند که داییتیا عبارت از آمو

دریا خواهد بود. در اوستا نیز اشارات زیادی در این مورد شده است. در بند ۱۴ مهر یشت اوستا گفته شده است که: آن جا، دریا های فراخ و ژرف است. آن جا که رود های پهناور در خور کشتیرانی با انبوه خیزابهای خروشان به سنگخواره ها و کوه خورد و به سوی مرو و سغد و خوارزم شتابد.

این متن اوستا دریا های ژرف و خروشان، رود های پهناور معاونین دریای آمو را تصویر میدارد که موقعیت امروزی جغرافیای این رود با گذشت هزارها سال این نشانه ها را از دست نداده است. هنوز در مسیر این رود خیزابهای بزرگ و خروشان به چشم میخورد. آن موانعی که صخره سنگها و کوهپایه ها باشد در مسیر معاونین آن و خود این رود تا حال وجود دارد. لذا این اشارات اوستا تثبیت کننده آمو دریا است که در آن زمان آن را داییتیا گفته اند.

- پیدا شدن نوع بته به نام "هوما" در مناطق بالایی این رود گواه دیگری است بر علاوه سخن بالا، که این بته در مناطق بالایی این رود در کوهستان در جوار این رود بدست آمده است. آریایی های نخستین از ریشه این بته نوع مشروب میساختند که آن مشروب به "هوما" شهرت داشت و به این نام يك رب النوع نیز شهرت داشته است. آریاییها این مشروب را در مراسم خاصی مینوشیدند که آمیخته با شیر بوده است. نام همان بته و این رسوم چون نوشیدن شیر در مراسم عروسی و بزغی^۲ عید قربان در شغنان تا کنون وجود دارد. بته متذکره در زبان شغنانی "هماجک" میباشد. در زبان پشتو "هومان" و در دری "یمه" شده است. نظر به اشاره بالا پیدا شدن این بته در سرزمین شغنان نتیجه میگیریم که داییتیا همان رود آمو است.

بررسی و تحلیل ازنایم کوهها و دریاهاى متذکره در اوستابه این نتیجه می‌رسیم که علایم و نشانه‌هاى جغرافیایی امروزی، موقعیت جغرافیایی امروزی آریاناوئجه را تثبیت میدارند که به طور کل دانشمندان و محققین این موقعیت را بدر نظر داشت دلایل بالا در آسیای مرکزی پذیرفته اند. مگر اینکه در آسیای مرکزی این موقعیت به کدام سرزمین یا منطقه منطبق است، دانشمندان نظریات متفاوتی ارائه نموده اند که این نظریات سه نقطه را در آسیای مرکزی در بر میگیرد. این سه نقطه عبارت از خوارزم، فرغانه و پامیراند.

طوری که از بررسیهای بالا نتیجه حاصل شد وطن نخستین آریاییها، آریاناوئجه است. مشخصات و علایم جغرافیایی این سرزمین نشان داد که این سرزمین در آسیای مرکزی قرار دارد. تعدادی از مورخین آسیای مرکزی را نخستین مهد آریایی پذیرفته اند. رکن الدن همایون فرخ مورخ ایرانی اطراف سیحون و جیحون را تشخیص میدهد و این دور زنده گی این اقوام را هزار سال پیش میگوید. او شواهدی از آثار باستانی را در نظر گرفته که در سرزمین ایران شهر از دوران غار نشینی تا تمدن سفال و سنگ و مس و مفرغ و آهن آثاری به دست آمده است. مردمی که درین دوران موجد این تمدن بوده اند، آریایی‌ها را میدانند که با استناد این شواهد مهاجرت آنها را از اطراف سیحون و جیحون در حدود یازده هزار سال پیش به سرزمین ایرانویج دانسته است. (۱)

بابا جان غفورف نیز سرزمین وسیع آسیای میانه را برای

۱- ر. ا. فرخ. پژوهش در باره عصر زردشت. مجله "بررسی‌های تاریخی" تهران.

۱۳۴۷. شماره ۵.

آریاناوئجه قلمداد میکند و طرفدار تعیین يك سرزمین جداگانه در آسیای میانه برای این منطقه نیست. موصوف علاوه میکند که عقیده نسبتاً معمول و نزدیک به حقیقت آن است که ایجاد طوایف مختلف هند و ایرانی تا زمان از هم جدا شدن در سرزمین آسیای میانه و نواحی هم مرز آن زنده گی کرده، يك گروه هندوایرانی از این جا به هندوستان کوچیده است و گروه دیگر در آسیای مرکزی مسکن گزیده، تقریباً در سده هزاره دوم پیش از میلاد آثار شفاهی و مدنیت خود را باقی گذاشته است... به نظر ما درست‌ترش این است که طوایف ایرانی به ایران و چه به کشور های دیگر از آسیای میانه رفته اند. مدارک واقعی شهادت میدهند که طوایف ایرانی در آخر هزاره دوم و یا در حدود هزاره دوم و يك سده پیش از میلاد به ایران غربی مهاجرت نموده و در قرون اولین هزاره یکم پیش از میلاد به طور وسیع درین سرزمین پهن گشته اند. (۱)

کهزاد با تکیه بر بندهشن این سرزمین را چنین تصویر مینماید: قرارى که در "بندهشن" ذکر شده آریاناوئجه جایی بوده خوش آب و هوا و مطبوع و به عقیده تابعین اوستا اهورا مزدا مخصوصاً آن را زیبا و قشنگ ساخته بود تا باشندگان آن، آن را دوست داشته باشند. (۲)

تعدادی از مورخین يك منطقه و تعدادی منطقه دیگری را با در نظر داشت علایم و نشانه‌هایی از آریاناوئجه آن را در آسیای مرکزی در نظر گرفته اند که این نظریات عمدتاً به سه نقطه تمرکز یافته است. برای تثبیت منطقه اصلی آریاناوئجه در موقعیت جغرافیایی امروزی علایم و نشانه‌هایی را درین سه محل تطبیق مینمائیم.

۱- تاجیکان. صفحه ۵۷. ۲- اعلام تاریخی. مجله "آریانا". ۱۳۲۶ ه. شماره ۱۰.

يك دسته از محققين و دانشمندان سرزمين خوارزم را نخستين مهد آريايي مي گويند، كه در اوستا آرياناوئجه گفته شده است. مورخ تاجيك بابا جان غفورف يك تعداد از دانشمندان چون ماركوارت، بنونسيت، كرستن سن، تالستوف و ديگران را طرفدار اين نظريه ميشمارد كه آرياناوئجه را خوارزم ميگويند و خود اين عقیده را رد نموده نوشته است: اوستا نيز خاطراتي را از كشور نيمه افسانوي آرياناوئجه (فراخناي آريانا) محل قديني سكونت طوايف ايراني يا عموماً آريايي در خود حفظ داشته است. يك عده دانشمندان اين كشور نيمه افسانوي را خوارزم دانسته اند. اما درين جا اگر دانشمندان نه خوارزم را كه در اوستا به نام خودش ذكر شده، بلكه سرزمين پهناور آسيای ميانه و ولايات هم حدود شمالي آن را در نظر ميگرفته اند، درستتر و به حقيقت نزديك مي بود. چنانچه شرقشناس مشهور روس انستراسف زماني چنين ملاحظه مطرح كرد. (۱)

ابراهيم پور داود نيز آن را خوارزم دانسته و او از يوستي نقل قول کرده و مينويسد: يوستي احتمال داده خيوه حاضره يا خوارزم قديم باشد. دانشمند معروف اندراس نيز ايرانيويج را خوارزم دانسته است. از مجموعه آن چه راجع به ايرانيويج ذكر كرديم به خوبي پيداست كه اين مملكت همان خوارزم يا خيوه حاليه و رود دائيتي همان جيحون است. (۲)

ب. غفورف كه خوارزم را در موقعيت آرياناوئجه رد مينمايد، ادعاي به جاي است. زيرا آرياناوئجه نظر به علايم و نشانه ها در موقعيت خوارزم نمیتواند پذيرفته شود. و از سوي ديگر نام خوارزم در اوستا ذكر شده است.

۱ - تاجيكان. صفحه ۵۷.

۲ - اوستا، يسنا جزوي از آئين مينوي. صفحه ۵۲.

در بند ۱۴، كرده ۴ مهر پشت اوستا تكرار شده، نيز اين ادعا را رد ميكند. درين بند آمده است، كه آن جاكه (آرياناوئجه) رود هاي پهناور درخوركشتيراني با انبوه خيزابهاي خروشان به سنگخواره و كوه خورد به سوي مرو و سغد و خوارزم شتابد.

محتوای بند ۱۴ كرده ۴ جائي را نشان ميدهد كه در بالا آب خوارزم قرار دارد. يا اشاره به جايي است كه از آن رود خروشان سرچشمه گرفته به طرف خوارزم روانه است كه اين اشاره و نام گرفتن از خوارزم ميرساند كه سرچشمه رودي كه به خوارزم ميرود موقعيت آرياناوئجه را تعيين مي دارد. و اين رود كه رود هاي ديگري را در خود جمع مينمايد. اكسوس است كه در بالا آب خويش داراي خيزابها، كوههايي كه موانع ايجاد ميكند و چراگاه هاي زياد دارند كه خوارزم در سرچشمه آن قرار ندارد. و به اين صورت ادعاي محققين كه خوارزم را آرياناوئجه پذيرفته اند، رد ميشود.

گروهي از محققين فرغانه را در موقعيت آرياناوئجه مطالعه ميكنند و ادعا دارند كه فرغانه همان علايم و مشخصات را در خود دارد كه سرزمين آرياناوئجه پذيرفته شود. مجله آريانا، "اعلام تاريخي" را كه به نشر سپرده، درين مورد تذكر داده است: آرياناويجو سرزمين مطبوع و قشنگي بود. علما در باب تعيين قلمرو آرياناويجو تحقيقات زيادي نموده و نظريات مختلف عرضه کرده اند. ليكن از روي ترتيب خاك پانزده گانه و بعضي اشاراتي كه در بندهشن شده چنين معلوم ميشود كه آرياناويجو قطعه زمين بلند و چشمه خانه و بعضي رود خانه ها بوده و موقعيت آن را ميتوان به اكثر احتمالات در جوار سرچشمه اكسوس فرغانه معين كرد. (۱)

۱ - اعلام تاريخي. مجله آريانا. ۱۳۲۶ ه. شماره ۱۰.

مقاله یاد شده سرچشمه رود اکسوس را فرغانه نوشته است. که درین صورت تفریق شده نمیتواند که هدف از موقعیت آریانائوئجه سرچشمه اکسوس است یا فرغانه؟ زیرا فرغانه در سرچشمه اکسوس قرار ندارد. بلکه سرچشمه این رود پامیر است.

دانشمندانی چون کیپرت نیز ایرانویج را در موقعیت فرغانه پذیرفته اند. مگر علایم و نشانه های جغرافیایی که در اسناد و آثار تاریخی مشاهده گردید با سرزمین فرغانه کمتر تطبیق میشود.

تعدادی از دانشمندان و محققین منطقه پامیر را در موقعیت آریانائوئجه قرار داده اند. دانشمند بزرگ اروپا ادوارد براون در کتاب "تاریخ ادبیات ایران" از قول گیگر میگوید که: آریانائوئجه یا ایرانویج در ناحیه پامیر است. (۱)

با در نظر داشت مشخصاتی که از بررسی نام کوه ها و دریاها در اوستا به دست آمده، آریانائوئجه در موقعیت پامیر و مناطق بالایی آمو دریا قرار میگیرد. احمد علی کهزاد در کنفرانسی که درین مورد در تهران در موزه ایران باستان برگزار شده در مقاله ای نوشته است که: در فلات بزرگی که بین اندوس (سند) و تیرگرس (دجله) و اوقیانوس و مجرای اکسوس (آمودریا)، بحیره خزر و سلسله قفقاز منبسط است دو کشور افتاده آریایی نژاد، که اجدادان ما ده هزار سال قبل از دامنه های پامیر از "بام دنیا" فرود آمدند. آریایی ها از دامنه های پامیر به جلگه ها و دره های افغانستان پراکنده شده اند. . . ما افغانها و ایرانیها در حالی که کتاب مانند "اوستا" در دست داریم محتاج به هیچگونه حدس و خیال و تصور نمی باشیم. زیرا فرگرد اول

و نذیرداد یا باب اول حصه سوم اوستا مهد نژاد آریایی جمعیت افغان و ایران را به علت مهاجرت که سردی دامنه های مرتفع و سرد پامیر باشد. با مراتب حرکت و مهاجرت قوم، قدم به قدم، ناحیه به ناحیه، علاقه به علاقه شرح میدهد. به طور صحیح نشان میدهد که از آن بهتر تصور نمیتوان کرد. به اساس شهادت اوستا نیاکان مشترک افغان و ایرانی از آریانائوئجو که سرچشمه علیای داییتیک و داراگا، یعنی آمو دریا در دامنه های شمالی پامیر در بر میگیرد به علت زمستان طولانی و سردی هوا ترک گفته به سغد و ورو فرود آمدند. (۱)

مؤلف متذکره مسکن اصلی و قدیمی آریایی را از سروده های ویدی تشخیص داده و آورده است که اولین کتاب سروده های آریایی یعنی ریگویدا اگر واضح و مستقیم راجع به مسکن اصلی و اولی و قدیمی آریایی چیزی نمیگوید از اشاراتی که غیر مستقیم متن سرودپاره معلومات مفیدی به دست میآید که از آن خطوط حرکت و مهاجرت آریایی ها در آریانائو از آن جا به کشور های مجاور (هندو فارس) واضح معلوم میشود و راجع به مسکن اولی آریایی ها هم روشنی خوبی می افتد. در "سرودها" جملات "صد زمستان" و "صد خزان" زیاد استعمال شده و از این بر میآید که آریایی ها پیش از این که به "سپتا - سندهو" یا علاقه پنجاب فعلی برسند در منطقه سردی زنده گانی داشتند که زمستان آن طولانی بود و تقریباً ده ماه سال را در بر میگرفت. با اتکا به نقاط معلوم حرکت آنها که در سلسله کوه های مذکور میتوان رسید و در آن جا این منطقه سرد را در سرچشمه اکسوس و اراضی همجوار آن که عبارت از بدخشان علیا (بالایی) و منطقه بین اکسوس و

سیر دریا باشد، قرار داد. و در فصل اول سرود های ریگوید حین صحبت از استعانت "اندرا" چنین اشاره شده که از "منزل قدیم" به کمک ما رسید. این منزل اندرا را بعضی مآخذ دیگر واضح در شمال هندوکش قرار میدهند. منزل قدیم اندرا به معنی دیگر همان مسکن قدیم آریایی است و به این ترتیب سرود ریگویدا هم برای مهد آریایی ما را به طرف باختر و سرچشمه اکسوس و اراضی متصل آن رهنمونی میکند. (۱)

به اساس بررسی اسناد تاریخی واضح میشود که آریاناوئجه در موقعیت امروزی مناطق بالایی آمو دریا قرار میگیرد که در پاراگراف های بالا بحث شد. این مسئله را موجودیت برخی رسوم و عنعنات باستانی آریایی در شغنان، موجودیت برخی ضرب المثل های دوره باستانی درین منطقه، موجودیت برخی اسامی قدیم آریایی درین سرزمین بیشتر روشن می سازند.

فصل دوم: علایم و نشانه های فرهنگی باستانی در شغنان

شغنان سرزمین محصور است میان سلسله کوه های شامخ. این کوهها چون دیوار های خانه برای این منطقه قندبلند کرده اند. همین ساختمان جغرافیایی، محیط اجتماعی آن را نیز چنین شاخص داده است. به این معنی که شغنان به شکل گنجور یا آرشیفی درآمده که از نظر غیر، دیگران مخفی مانده است. این ~~مهر~~ رسوم و عنعنات خاصی به خود دارد که ریشه آنها به قدیم ترین دوره های تاریخی میرسد. بررسی همه رسوم و عنعنات از گنجایش این اثر بیرون است. درین جا فقط بخشی از رسوم و عنعنات شغنان تذکر داده میشود که در آثار مورخین و محققین بازتاب یافته اند. تعدادی از مورخین و

۱- احمد علی کهزاد. افغانستان و ایران. مجله آریانا. ۵۱۳۳۰. شماره ۲.

محققین به این امر توجه نموده اند. کهزاد موجودیت این رسوم را در مقاله یی زیر عنوان "بقایای تهذیب اوستایی" توضیح کرده که در مجله آریانا نشر شده است. او مینویسد که در شمال هندوکش در امتداد سرچشمه اکسوس و علاقه های اطراف پامیر شاخه های آریایی نژادی زندگانی میکنند که عادات قدیمی "عصر ویدی" مخصوصاً یادگارهای زنده گانی و آئین و رسومات عصر اوستایی در میان آنها دیده میشود که یکی ازین شاخه ها غلچه نام دارد. (۱)

مولفین کتاب "عصر اوستا" در مورد حفظ و نگهداشت رسوم عنعنات آریایی ها در سر زمین کوهستانی پامیر مینویسند که تاجیکهایی که در کوهستانها زندگی میکنند. رفتار آزادانه ترونجیبانه تر از تاجیکهای دشت نشین داشته اند. توجه دقیق به خصایص، عادات و رسوم آنها آشکار می سازد که بدون شک پیرو مذهب "مزدیسنا"ی باستانی بوده اند. ساکنان کوهستانهای آسیای مرکزی اخلاق و رسوم نیاکان باستانی خویش را حفظ نموده اند. با توجه به طرز زندگی و آداب و سخن آنها بسیاری از مسایل لاینحل و مشکل نژادی این منطقه روشن میگردد. (۲)

به نظر این مولف مردمان سر زمین پامیر عنعنات نیاکان خویش را محفوظ داشته اند. مولف در پیروی آنان از مزدیسنا شکی را به خود راه نمیدهد. در حالیکه شواهد تاریخی گواه بر این امر دارند که این مردمان رسوم و عنعنات پیش از مزدیسنا را حفظ کرده و در حفظ آن جانبازانه فعال بوده اند که درین کار خویش در برابر مزدیسنا ی زردشتی نیز جنگهایی کرده اند. سرچشمه این جنگها در میان قبایل آریایی بوده و اساطیر بزرگی از آن

۱- احمد علی کهزاد. کوههای آریانا در اوستا. مجله آریانا. ۵۱۳۲۲. شماره اسد.

۲- عصر اوستا. صفحه ۲۳۴.

گواهی میدهد. این گرویدن گروهی از آریایی ها به دین زردشتی و قبول تغییراتی در رسوم و عنعنات اجدادان شان باعث شعله ور شدن جنگهای زیادی میان این قبایل گردیده است. قبایل مسکون امروزی کوهستانات پامیر و کلیه تاجیکهای سرزمین ماورالنهر مدافعین رسوم و عنعنات اجدادی بوده اند. تعدادی مورخین و محققین امروز درین نکته مرتکب اشتباه اند که میپندارند، گویا غلچه های کوهستانی پیروان مزدیسنا بوده و از آن دفاع کرده اند. در حالی که حقیقت امر بر خلاف آن است که غلچه ها یا تاجیکهای کوهستانی در حفظ رسوم نیاکان قبل از زردشتیت جان نثارانه مقاومت نموده اند. و درین راه متحمل قربانیها شده اند. در کتاب "عصر اوستا" به نحو روشن و صریح سرزمین آریائیان را به نام سرزمین مقدس آریاناوئجه خوانده و تصریح کرده است که پیروان پرهیزگار و اهورا پرست در برابر حملات اقوام بادیه نشین دربره ها و کوهسار ها پایداری نموده و بر اثر فشار مهاجمین عقب و عقبتر رفته و سرانجام در کوهستانهای صعب العبور اقامت گزیدند. علایم و نشانه هایی در دست است که ثابت مینماید که این غلچه های اهورا پرست با وجود فشار و سختی های بسیار به آئین باستانی خویش وفادار مانده از پیروی آئین نیاکان خویش دست برنداشته اند. (۱)

این نقطه تائید میدارد که در رسوم و عنعنات باستانی که در شغنان معمول است مزدیسنا کوچکترین اثر نداشته و از تعالیم آن چیزی محسوس نیست. بلکه آن عناصر ساده و ابتدایی رسوم آریایی ها است. زیرا در اوستا طوری که دیده میشود تعالیم مزدیسنا، تعلیم پیشرفته در آن عصر بوده و درین کتاب اصطلاحات زیاد دینی و نامهای بسیاری وجود دارد. در حالی که

در رسوم مروجه شغنانی عناصر بسیار ساده دیده میشود و از آن اصطلاحات و نامهای آمده در کتاب اوستا جزئی ترین اثری را نمی بینیم. به این صورت دیده میشود که آن تعداد محققین در ارزیابی خویش دچار يك اشتباه هستند که در بیشترین آثار انعکاس یافته است. به هر حال رسوم و عنعنات زیادی از آریایی های نخستین در آثار و اسناد تاریخی یادآوری شده که با تکرار این رسوم از کتابهای تاریخی و موجودیت آن در شغنان صحبت خواهیم داشت. یکی از مراسم آریایی های نخستین حفظ و حفاظت آتش است. این رسم در دوره آتش پرستی این اقوام موجود بوده است. که آنها آتش را مقدس و محترم داشته و در نگهداری و فروزش این عنصر و دور نگهداشتن آن از ناپاکیها و پلیدیها کوشش و غیرت بی پایان داشته اند. در مثل تنفس و لعاب دهن آلوده نمی ساختند. و از همین جاست که علت پوشیده نمودن دهان در مقابل آتش روشن میگردد. زیرا دستوران و موبدان به هنگام انجام آداب مذهبی و نیایش در مقابل آتش جلو دهن خویش را با پارچه مخصوص به نام "پنام" میپوشاندند. (۱)

مولفین "عصر اوستا" موجودیت این رسوم را در شغنان شنیده اند.

معلومات آنان قرار اثر "وود" بوده است. طوری که از فحوای سخن آنان هویدا است در کتاب متذکره دوام داده شده که: وود خاطر نشان میسازد که ساکنان بدخشان و واخان دارای تعصب مخصوصی در مورد نگهداشتن آتش میباشند. این فروزان نگهداشتن آتش مطابقت کاملی با عقاید و ایده های زردشتی داشته و هنوز نیز یکی از مهمترین و اصلی ترین ارکان زردشتیت و عمل پرهیزگاری اهورا پرست محسوب میشود. زیرا آنان را عقیده این است

که آتش که از جمله اهورا آفریده های ویژه است هم چنین ودیعه مقدس نزدجهانیان بوده و در حقیقت پرتوی از وجود اهورایی و پیغمبر نیایش ها از خواسته های پرهیزگاران به درگاه کبریایی است. نظریه ما را افسانه های ملی تائید و تقویت مینماید. در دره های آمو ساختمان های مخصوص برای آتش پرستان وجود دارد. حتی اگر مورد وفق صد در صد دلیل برای اثبات رواج زردشتیت درین منطقه نباشد. توجه عمیق به آداب و رسوم مردم این منطقه و وفاداری و احترام آنان به یادگار کوچکترین تردیدی باقی نمیگذارد که نیاکان غلچه های این منطقه همگی اهورا پرست بوده و عناصر چون آب و آتش را مقدس و محترم میداشتند. (۱)

فروزان نگهداشتن و حفاظت از آتش تا کنون هم در شغنان مروج است. زمانی آتش دیگدان خاموش میشود. اخگر آن را میان خاکستر پنهان میدارند که این رسم غلچه های کوهستانی تا حال هم مروج است. مگر نگهداری و فروزش آتش درین منطقه نه به عنوان وظیفه دینی، بلکه حفاظت آن عبارت از ضرورت زندگانی است که نیاز به این عنصر ایجاب مینماید تا آتش را حفاظت نمایند. اگر بپذیریم که حفاظت این عنصر همچون از رسوم آتش پرستی بوده، درین صورت نیز سخن بالا رد میشود. زیرا چنین عمل از آن اعمال ساده دوره آتش پرستی است نه از عمل زردشتی ها. این که وود ساختمانهای مخصوص آتش پرستی را در دره های آمو مشاهده نموده و در سفر نامه خوش انعکاس داده، در شغنان و دره های دیگر اطراف آمو دریا به چشم میخورد و به استدلال مولفین "عصر اوستا" اثبات رواج زردشتیت در این مناطق نیست. بلکه اثبات موجودیت آداب و رسوم آریایی پیش از

زردشتیت میباشد.

از رسوم آریایی های قدیم یکی هم انتقال میت و مریض های صعب العلاج به نقاط مرتفع است. مورخین ازین رسم از قدیمترین دوره ها یاد میکنند. ازین رسم هرودت در کتاب خویش آورده و سترابن از آن نقل قول کرده است. کتاب "عصر اوستا" درین مورد آورده که آنان (آریایی ها) اجداد خود را با پوششی از موم محصور کرده و دفن مینمودند. اما مجوسیان معتقد به نهادن اجساد در مکان مرتفع دور از اجتماع جهت خورده شدن پرنده گان بوده اند. (۱)

و از قول اگاتیاس در همین کتاب این رواج و رسوم آنان تائید است: اگاتیاس به بحث و توصیف بیشتری در مورد انجام جشنهای که در زمان مجوس انجام می شده اند، پرداخته است. او میگوید: هر زمانی که افراد کمتر و دون پایه تر لشکری مبتلا به امراض مختلفی می شدند. آنان را تا زمانی که در قید حیات بوده اند، در خارج و دور از شهر گذارده و مقداری نان و کاسه آب نیز در کنار او می گذاشتند. وی تا زمانی که قادر به تغذیه از نان و آب بوده، زندگی میکرد و با چوبدست خود حیوانهای مزاحم و مهمانان گرسنه را از خود دور مینموده است. (۲)

جنرال سرپرسی سایکس نیز در کتابش به این رواج اشاره میکند. از انتقال افراد مسن خانواده به نقاط مرتفع در شغنان قصه هایی تاکنون وجود دارد. نقطه مرتفعی که افراد کهن سال را به آن جا می برده اند، تثبیت است که درین نقطه به نام "بابخوار" مسمی میباشد. بابخوار در بالای قریه بهشار شغنان افغانستان در ارتفاعات "باور دره" قرار دارد. حکایه هایی

ازین رسم باقیمانده، از زبان به زبانی تا این زمان رسیده، موجود اند. که زمانی پیرمردی به سن پیری میرسید و توانائی کار و روزگار را از دست میداد. او را فرزندانش با مقداری آب و غذا به بابخوار انتقال میداده است. تا زمان جان دادن او را در آن نقده، به صورت تنهایی میگذاشتند. قصه ای برای مرود شدن این رسم شنیده میشود، طوری که میگویند. یکی از پسران پدرش را که به سن پیری رسیده و زمان موت او را نزدیک دیده، او را به پشت گرفته به آن نقطه ای انتقال میداد که ازین نقطه در ارتفاع بلندی قرار دارد. برای رسیدن به آن جا افراد ناگزیر دم بگیرند. فرزند بر بالای سنگی دم راست کرده و پدر را بر آن سنگ گذاشته که ناگهان پدر آه جگر سوزی سر میدهد و پسر متوجه شده علت حسرت را از پدر جویا میشود. پدرش علت را توضیح میکند که آن روز را به یاد آورده که او نیز پدرش را چون این روز به این بلندی میبرد. که گذشت زمان سر نوشت او را نیز تعیین کرد. پسرش که متوجه تکرار زنده گی شده، از انتقال پدر منصرف میگردد و پدرش را واپس به خانه برمیگرداند و از نظر دیگران پنهان میسازد. مدتی بعد پادشاه شغنان در بین دریا لعل را تشخیص میدهد و از هر منطقه همه روزه جوانانی را جمع میآورد تا لعل را از قهر دریا بیرون بکشند. بر سر این کار تعدادی جان خود را از دست میدهند ولی پادشاه از دریافت نمودن لعل دست بردار نبود. نوبت به جوانی که به گفتار پدرگوش فرا داده، میرسد. او در کنار دریا به پادشاه مطرح میسازد که باید تخته های نمیدین بر روی آب گرفت، تا معلوم شود اگر لعل در بین دریاست از بالای نم معلوم میشود که برای به دست آوردن آن قربانی داد و اگر لعل در دریا نیست، عکس لعل از کوه به دریا افتاده در این صورت قربانی برای هیچ است و لعل را باید در کوه

جستجو کرد. پادشاه از این مشوره شاد میشود و جوان را مخاطب می سازد. که این فکر یک جوان نیست بلکه فکر یک مرد تجربه کار و کار آزموده است. باید آن مرد را به پادشاه بیاورد. جوان که مرتکب گناه رسم شکنی شده بود و جزای آن را نیز میدانست عرض حال به پادشاه کرد. پادشاه این گناه او را عفو کرد و از آن روز به بعد رسم انتقال پیر مردان و پیر زنان را به بابخوار منسوخ اعلان میکند که دیگر تکرار نشده است.

موجودیت این نام و معنی آن در زبان شغنانی و حتی در زبان فارسی می‌رساند که دوام این رسم تا سالهای نزدیکتر رواج داشته است. موجودیت پادشاهان مستقل در شغنان تا سده VII و VIII میلادی نظر به شواهد و اسناد تاریخی تأیید میشود و احتمال این سده هابرای منسوخ ساختن این رسم قایل قبول است. زیرا در یک، دو سده بعدتر دین اسلام باین سرزمین آمده که بعد از آمدن دین اسلام این رواج نیز تکرار نه شده است.

کلمه بابخوار کلمه ترکیبی بوده از "باب" به معنی "پدرکلان" در زبان شغنانی و "پدر" در زبان فارسی و "خوار" به معنی "خوردن" در هر دو زبان، تشکیل شده، که بلندی "بابخوار" به معنی جایی که پدر یا پدرکلان را میخورده است. این نام به آن رسمی که در آن جا اجرا شده، تلفیق دارد.

آداب حرمت گذاشتن به عناصر چارگانه از آداب آریایی بوده و مؤلف "تاریخ ایران" از وندیداد نقل میکند که آریایی ها آب، آتش و هوا را آلوده نمی سازند و به زراعت حرمت میگذارند. او مینویسد: در کتاب وندیداد در ضمن آداب و تشریحات ظاهری سه اصل عمده به نظر میرسد که اساس و بنیاد مذهب است. زراعت و تربیه مواسی تنها شغل شریف است. تمام

خلقت عبارت از تنازع بین خیر و شر است. عناصر اربعه آب و هوا و آتش و خاک پاک میباشند و نباید آنها را آلوده نمود. (۱)

در کتاب "عصر اوستا" از قول سترابن آمده است: آنها هم خورشید، ماه، آتش زمین، بادهای و آب را حرمت میکردند و مقدس میشمرند. (۲)
ازین آداب در کتاب "دبستان المذاهب" که نویسنده آن ناشناخته است و علی اصغر مصطفوی پژوهشی در مورد آن انجام داده، نیز تذکر رفته است.

پاک نگهداشتن زمین و آب از عادات و آداب عام سرزمین شغنان است. هنوز درین منطقه این آداب کاملاً مراعات میشود. برای اطفال در سن پائینی تاکید و گوشزد میشود که در نقطه بلند تر از آب روان جوی و در بین جوی آب "رفع حاجت" ننمایند. و اگر کسی این را رعایت نکند و آب را آلوده بسازد در سینه مادرش زخم یادانه می براید و مادرش دچار مریضی و رنج میشود.

"دبستان المذاهب" یکی از مراسم آریایی های قدیم را چنین توضیح میدهد که: اگر طفلی بمیرد از روز نخستین تا هفت ساله را "مصرع درون" سروشش "بخوان بی ملال (دعایی است که آریایی های قدیم برای طفل وفات یافته اجرا میکردند). پس از فوت، شب چهارم باید یشتن. درون سروش دعای فرشته و یشت نام نسک ایست از جمله ۲۱ نسک زند و این نسک را به جهت روح مردگان قرائت کنند. و در گاهواره ها خوانند. (۳)

چنین رسم در سرزمین شغنان دیده میشود که اگر طفلی در گذرد و

۱ - سرپرستی سایکس. تاریخ ایران. تهران. ۱۳۲۳. ه. جلد ۱. صفحه ۱۴۱.

۲ - عصر اوستا. صفحه ۱۴۵.

۳ - مصطفوی. دبستان المذاهب. تهران. ۱۳۶۱. ه. صفحه ۸۹.

طفل بالاتر از ۴ یا ۵ ساله باشد، برای او فاتحه خوانی برگزار میشود که همسایه ها تا سه روز به خانه متوفی نان غم می آورند و اگر طفل کمتر ازین سن باشد برای يك روز فاتحه خوانی صورت گرفته و پس از آن در شب اول چراغ طفل روشن میشود. مراسم چراغ روشن برای طفل طور وسیع گرفته نمیشود.

یکی از رسومهای آریایی در دبستان المذاهب بر پاداشتن آویزش و سروش برای سه روز برای شخصی که وفات کند، نام گرفته شده است. دستور ۶۴ ام حکم میکند: چون کسی از جهان بیرون شود و سه روز برای آویزش سروش کنند و آتش برافروزند و اوستا خوانند. چرا که روح او سه روز درین جا است. (۱)

در شغنان این رسم برای سه روز به نام دعوت پیرشاه ناصر برگزار میشود. درین دعوت در سه روز دعا خوانی میشود و قصایدی را باریاب و دف در سه شب در خانه متوفی میخوانند و طی سه روز از خانه ای که میت برداشته میشود، چیزی پخته نمی شود. درین سه شبانه روز همسایه ها غذای خوردن را برای عزادار و کسانی که به فاتحه خوانی او می آیند، می آورند. و روز چهارم در آن خانه گوسپندی ذبح شده و خانه پاکی میشود. این مراسم همه بر بنیاد آیات قران کریم انجام مییابد.

یکی از رسوم آریایی ها براه انداختن خوشبویی در محافل و در جاهای قابل احترام و نیز صبحگاهان در خانه ها میباشد. ازین رسم در کتاب دبستان المذاهب چنین یاد شده است: دستور ۹۳ ام است که آتش در هرام با خامش نیکودار. هر شب آتش برافروز. بوی خوش بر آن گذار. در هرام نام

۱ - دبستان المذاهب. صفحه ۹۵.

فرشته ای است که رب ظفر است و موکل است بر فتح. (۱)

آتش افروختن یکی از مراسمی بوده و انداختن خوشبویی بر آن نیز جز این مراسم است که فرشته ظفر و فتح از آن بوی خوش لذت برند و یا این که به آتش حرمت گذاشته شود. مورخین باستان نیز این رسم آریایی ها را یاد نموده، خوشبویی را برای آتش "فدیه" گفته اند. ابراهیم پور داود از هرودت و گزننفن در این مورد نقل قول میکند: هرودت و گزننفن هر دو ضبط کرده اند که ایرانیان برای آتش فدیه می آورند. سترابن ازین فدیه اسم برده ، میگوید که چوب خشك و روغنی که به روی آن میپاشند، فدیه از برای آتش است. (۲)

رسم خوشبویی گذاشتن بر آتش در شغنان معمول و مروج است که این رسم در محافل عروسی، شیرینی خوری، وقت رفتن به سفرهای دور، آباد کردن خانه، در مجالس عزاداری و امثال آن اجرا میشود. و هم در تعداد زیادی از خانه ها هر صبح، هنگام دمیدن شفق نیز بر آتش خوشبویی میگذارند. خوشبویی از گل بته کوهی سفیدرنگ همراه با روغن زرد ساخته میشود که با گذاشتن آن بر بالای آتش بوی مطبوع از آن متصاعد میگردد. در دستوری که در بالا ذکر شده فرشته درهرام را رب فتح و ظفر قلمداد نموده است. مگر در شغنان هر صبحدم که خوشبویی در خانه ها میکنند، تاکید میورزند که صبحدم فرشته رزق و روزی برای توضیح آن به هر منزل می آید که با این کار آمدن او را خیر مقدم میگیرند.

یکی از قدیمترین رسوم آریایی ها "باج" است. باج را هم‌ریشه واژه،

۱ - دبستان المذاهب - صفحه ۹۳.

۲ - ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلد ۱، صفحه ۲۰۸.

گواژ و آواز میدانند. و آن را نیایشهای کوتاهی معنی کرده اند که آهسته بر زبان میرانند. یا در زیر لب میخوانند. شاهی از شاهنامه:

پرسـتندۀ آنر زردشت همی رفت با باژ و برسم به مشـت

دکتر محمد معین نیز به این کلمه تماس گرفته و آن را معنی کرده است که: واژه باژ که باج و باز و واز و واژ هم گفته میشود از ریشه اوستایی "ویج" است. باژ به معنی کلمه و سخن و گفتار میباشد. در فرهنگهای فارسی آمده: باژ خاموشی باشد که مغان در وقت شستن و چیزی خوردن بعد از زمزمه آغاز کنند. باید دانست که کلیه دعاهای مختصر را که زردشتیان آهسته به زبان میرانند باژ گویند. چنانچه نظامی گوید:

چو آمد وقت خوان دارای عالم زموید خواست رسم باژ و برسم (۱)

ازین رسم در اوستانیستذکره عمل آمده که در بند ۲، هات ۱۰ یسنا چنین میخوانیم: ای خردمند! زیرین بخش هاون ترا که شاخه هوم را فراگیرد با باژ ستایش میکنم.

ای خردمند! زیرین بخش هاون ترا که شاخه هوم را بازور

بازوی مردانه در آن فرو کوبم، با باژ ستایش میکنم. (۲)

آن چه محققین و دانشمندان از رسوم باژ مینویسند و معنی میکنند با مفهوم این کلمه در زبان شغنانی و رسوم آن درین سرزمین وفق دارد. باژ را دعای خاموشی معنی کرده که مغان در وقت خوردن غذا زمزمه میکنند. در شغنان همین رسم وجود دارد. مگر برای هر غذایی چنین دعای مختصر و خاموش صورت نمیگیرد. بعد از صرف طعام دعای طویل با صدای بلند

۱ - محمد معین - مزدیسنا و تاثیر آن بر ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۲۶ هـ. صفحه ۲۳۳.

۲ - اوستا، نامه مینوی آئین زردشت، صفحه ۱۲۲.

صورت میگیرد. تنها در عید نوروز و عید "خیرچزان" نوعی طعام تهیه میشود که آن را "باج" میگویند. این اغذیه صبحدم پیش از صرف چای خورده میشود که قبل از آغاز خوردن این طعام بزرگ خانواده یا کدخدای خانه نیایش خاموش اجرا میکند. طوری که انگشت دست راست را با باج تماس داده بعدیه طرف قبله انگشت را تکان میدهد که این کار را سه بار تکرار مینماید و در هر بار به زبان خاموشی تکرار میکند: بیامزیده شود ارواح گذشته گان.

یکی دیگر از رسوم گذشته گان برپا داشتن مراسم عروسی برای اولاد در سن کودکی میباشد. دستوری درین مورد در کتاب متذکره آمده است که: در نوزدهم - پسر و دختر را زود تر کدخدا کند. آن را که پسر نیست، از جینوپل (پل صراط) نیارد گذشت. اگر کسی پسر نداشته باشد، یکی را به پسری پذیرد و اگر خود توفیق نیابد. بعد از او بر اقربایش و دستور واجب است که برای او یکی را به فرزند او مقرر کنند. (۱)

تا اکنون اصطلاح "کد خدایی" در شغنان میان مردم معمول است. این اصطلاح همان اصطلاح کد خدا است که در متون قدیمی فارسی به چشم میخورد. رسم کدخدایی از رسوم قبول شده شغنان است که هر پدر مکلف است فرزند را صاحب زن بسازد. معنی کدخدایی، بزرگی خانواده میباشد. در شغنان هر کسی را زن بدهند، میگویند کدخدای شد. مطابق این رسم همه فرزندان را در سنین کودکی وادار به ازدواج میکنند. در بعضی از خانواده ها که تعداد فرزندان کم باشد، حتی در دوره یی که هنوز طفل خود را نمیشناسد، برای او عروسی انتخاب مینمایند. بخش دوم دستور، کسی که

پسر نداشته و دختر داشته باشد. دختر را مستقیماً به خانه بخت نمی فرستد بلکه داماد را برای هفت سال به نام "خانه داماد" با خود نگاه میدارد یا خواهر یا یکی از اقارب نزدیک فرزندی را برایش به نام فرزندی میدهند که اگر هیچ صاحب فرزند نباشد.

دستور سی و چهارم در کتاب یاد شده حکم میکند که شب آب نریزند به تخصیص سویی و اختر یعنی مشرق. و اگر ناچار باشد، در اثنای انداختن کلماتی که اول آن کلمه "اینا" باشد تا آن جا که فرموده اند، بخواند. (۱)

این رسم در شغنان تا حال مروج است که بطور قطع شب آب را به جایی نمیریزند.

دستور پنجاه و هفتم کتاب متذکره در مورد سفر است که هرکس به سفر رود. برای او یک درون یشتن باید. و در پیشینیان اگر کسی دوازده فرسنگ هم رفته، بهر او یشتندی. (۲)

در شغنان رسم بر آن است که اگر کسی عزم سفر کند. دو روز پیشتر سفرانه را از خانه به جای دیگر انتقال میدهند. بعداً صبحدم آن روز همسایه گان به خانه اش جمع میشوند. شیر روغن صرف میشود. خوشبویی را بر روی آتش انداخته و آخوند برایش دعای سفرانه خوانده و او از خانه بیرون می برآید.

آن چه از اعتقاد، آداب و رسوم آریایی ها درین جا آورده شد. آن بخش رسم و آداب را در بر میگیرد که در آثار تاریخی در کتابهای مورخین به مشاهده میرسد و محققین در عصر حاضر آن را تحقیق نموده اند. در مقایسه

با رسومی که در این سرزمین مروج است. رسم یاد شده در تناسب با رسم موجوده شماره محدود را در بر میگیرد. رسوم و عنعنات زیادی درین منطقه عملی میشود که هر يك این رسوم خود شاهد زنده باستانی بودن آن میباشد که از آریاییها باقی است و به طور جداگانه نیازمند تحقیقات عمیق تر میباشد. برخی از ضرب المثل ها در شغنان شنیده میشوند که بعضاً ارتباط آنها با وقایع باستان مطرح میشود. زیرا وقایعی که در آثار باستانی مطرح است محتوای آن در ضرب المثل معمول میان مردم شنیده میشود. در کتاب "ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان" از تسخیر سرزمینهای جدید توسط جمشید حکایه میشود که با تکیه به وندیداد می آورد: اهورا مزدا به جمشید انگشتر و خنجر، چون دو نشان شاهی و توانائی بخشید و او را به شاهی برانگیخت و جمشید چون سه صد سال شاهی نمود. در گیتی مردم و چارپایان و پرندگان و دیگر جانوران انبوه شدند و جای فراخ برای آنها تنگ شد. پس جمشید به فرمان اهورا مزدا رو به خورشید رفت و زمین را با انگشتر خویش بسود و با خنجر سوراخ نمود و گفت: ای اسپنتمان ارامائیتی! خویشتن را بکش، تاکسان مراجای ماندن بشود. پس زمین به يك در سه فراخ شد و سه صد سالیان دیگر مردم و جانداران آسوده زیستند. باز جا بر آنها تنگ گشت و جمشید رو به خورشید شتافت و با انگشتر خویش زمین را بسود و با خنجر سوراخ نموده گفت: فراختر گردد و در زمین دامن مهر بکشد و به يك در سه بهره دیگر فراختر شد و هم چنین برای بار سوم جمشید و کسانش را جا داد. (۱)

۱ - م. ع. شوستری عباس پور، ایراننامه یا کارنامه ایرانیان، میسوری هند، ۱۹۲۵ م.

متنی که مولف از وندیداد نقل کرده، نشان میدهد که آریایی ها در دوره جمشید بنابر محدود شدن ساحه زمین به مهاجرت پرداخته اند. مولف متذکر همین متن را محک قرار داده در مورد مهاجرت این اقوام آورده است: ازین افسانه ظاهراًست که آریاییها از شمال و مغرب رو به جنوب و مشرق تقدم نموده اند. و رفتار آنها به تأنی بوده و هر جا میرفتند با زور خنجر اهالی آن جا را عزیمت میدادند و به حلقه انگشتر که علامت سلطنت باشد (و در آثار قدیم عصر ساسانیان به نظر میرسد)، آنها را مطیع خود مینمودند. (۱)

نتیجه یی را که مولف ابلاغ میدارد، مهاجرت آریایی ها را از شمال و مغرب رو به جنوب و مشرق میگوید. بدون شك این مسیر از زادگاه اولیه آریاییها که عبارت از آریانا و ججه باشد که آن را پامیر و اطراف آن پنداشتیم، مسیر مهاجرت آنها به طرف سند خواهد بود. زیرا در متن به جمشید اشارت میشود. مقابله جمشید و ضحاک در نقطه یاد شده خواهد بود. از این که زادگاه فریدون در اوستا "ورنه" خوانده شده و "ورنه" عبارت از بهارک بدخشان است که فریدون درین جا ضحاک را نا بود ساخت، بنابر این دلیل این مهاجرت نیز از پامیر به طرف جنوب حوضه سند صورت گرفته است. اما آن چه درین متن وندیداد مطرح شده است، تلفیق ضرب المثلی است به زبان شغنانی با این متن، میگویند:

"Xuđoy zemađyn pe čed weriχcat na pe tšowz"

مفهوم این ضرب المثل در زبان فارسی این است که میگویند: "زمین خداوند را با خنجر پاره کرده اند نه با دروش". این ضرب المثل زمانی تکرار میشود که تنگدستی شدید در محیط پیدا میشود و کسی از تنگدستی شاکی

۱ - ایراننامه یا کارنامه ایرانیان، جلد ۱، صفحه ۱۹۷.

گردد. برای اقناع خاطر او این ضرب المثل را تکرار میکنند. هم چنین ضرب المثلی در زبان شغنانی است که میگویند:

"Xetur ta ləa mizd xw spalta 9 ewd"

مفهوم آن در فارسی "شتر اگر بشاشد، سپل های خود را می سوزاند" است. این ضرب المثل زمانی گفته میشود که کسی مرتکب اعمال زشتی شود و ضرر آن عمل متوجه خود شخص گردد. هم چنین ضرب المثلی به زبان شغنانی است که:

"Har waxt xetur đum de har zemađ ferept"

مفهوم آن در فارسی "هر وقتی که دُم شتر به زمین برسد" است. ضرب المثل های متذکره در زبانهای دیگری نیز شنیده نمیشود. لذا به این نتیجه متوصل میشویم که ضرب المثل ها از قدیمترین دوره زنده گی این اقوام که هنوز در سرزمین های هموار زندگی داشتند به آنها باقی مانده است. به این صورت مشاهده میشود که ضرب المثل های یاد شده، یادگاری از دوران باستان در میان مردمان شغنان باقی است.

یکی از شاخصیهایی که شغنانیها را با آریایی قدیم یکی میشمارد، موجودیت نامهای بسیار قدیم و حفظ این نامها درین منطقه میباشد. این مردمان رسمی را از نیاکان به میراث برده و در نگهداشت آن فعال بوده که رسم نامگذاری فرزندان به نام اقارب وفات شده است. در هر خانواده طفلی که نو تولد میشود. در نامگذاری او نامی را انتخاب میکنند که قرابت نزدیکی با نوزاد داشته باشد. اگر برادر نوزاد یا خواهر یا پدر یا یکی از اعضای خانواده وفات شده باشد. نام آنها را برای طفل میگذارند. همین رسم نامگذاری از مراسم نیاکان بوده است. در شاهنامه فردوسی از این رسم

نیاکان در داستانی که شیدسب پس از مرگ کورنگ به تاج و تخت زابلستان میرسد. از او پسری به دنیا می آید، چنین یاد گردیده است:

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ برسم نیا نام کردش تورگ (۱)

و شاید مراعات این رسوم بوده که تعدادی زیاد از نامهای قدیم آریایی درین منطقه باقی مانده اند. تا کنون در این سرزمین نامهای کاموس شاه، برزو، توران شاه، به میر (Xamir)، فریدون شاه، سلم شاه، داراب شاه، سپین یار، رستم بیک، مهرباب شاه، سهراب شاه، مهربان شاه، بهستان، زرستان، بخت بیگم، بخت بیک، سلطان بهخت، گل باتس، نسپر و امثال آنها در میان مردم رواج دارد که بر فرزندان خود میگذارند. تا جایی که دیده میشود. برخی ازین نامها به دوره های پیش از زردشتی میرسند. چنانچه نام مهربان شاه، محراب شاه، و مثل این ها که یقیناً این نامها به دوره مهر پرستی میرسند زیرا پرستش خورشید در میان آریایی ها پیش از دین زردشتی مروج بوده است. معنی این نام در فارسی "شاه نگهدارنده خورشید" می آید و این اشاره به رب النوع آریایی ها به نام "Meora" است که آریایی های نخستین آن را رب النوع آرامش پذیرفته که برای خانمانهای آنها سازش و آرامی تأمین میدارد و این به باوری مردم همان شاه است که نگهبان مهر میباشد و نام مهربان شاه از همان دوره حکایه دارد. همچنان برخی ازین نامها به دوره زردشتی میرسند. و حتی پیش از آن نامهای فریدون شاه، ایران شاه، سپین یار، بخت بیک سلطان بهخت و امثال آنها که در برخی ازین نامها تغییراتی به وجود آمد و برخی دیگر اصالت قدیمی خود را دارد. نامهای فریدون، سلم، ایران و مثل آن در طول زمان تغییراتی را قبول کرد. مگر نامهای سپین یار،

بخت، سلطان بهخت آن قدیمترین نامهای یاد شده اوستا هستند.

دانشمند بزرگ ایران پور داود در مورد این نامها توضیح میدهد که: اسم خاص اسفندیار که در اوستا "سپنتوداتا" میباشد، به معنی "بخشنده سپنت" (خدای مقدس) است. و در جای دیگر آورده است: دسته ای از ایرانیان با کلمه "بوخت" که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی به معنی "نجات دادن و رهانیدن" است، ترکیب شده است. مثل سه بوخت یعنی "هومت"، "هوخت"، "هورشت" (پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک) نجات داد. هم چنین ماه بوخت، یزدان بوخت، هفتان بوخت همان است که در شاهنامه هفتواد شده است. (۱)

دو پاراگراف بالا نشان میدهد که این نامها به دوره باستانی میرسند در صورتی که این نامهای معمولی هنوز در سر زمین شغنان هستند. برخی از نامهای یاد شده در بالا به سده های ۷ و ۷ میلادی میرسند. چون نامهای بهستان، زرستان و امثال آن که از نام یاد شده در کتاب "ایاتکار زیران" تذکر رفته و اینها نامهای دختران پادشاه شغنان ارجاسب هستند. این نامها تا کنون نامهای معمولی میباشد.

تعدادی از نامهای یاد شده در بالا به سده های IX و X میلادی میرسند. از این قطار نامها، اسامی چون کاوس، برزو، شاه میر، داراب، رستم، سهراب و مثل این ها که ازین نامها بیشتر در شاهنامه دیده میشوند. نام شاه میر درین کتاب، نام سردار شغنانیها است. که تا کنون این نام میان مردم معمول میباشد. این نام در شاهنامه در داستانی که افراسیاب سران توران را به یاری پیران سپهسالار لشکر توران در جنگ هماون میفرستد

چنین ذکر میشود:

شمیران شگنی سر افراز دهر پراکنده بر نیزه و تیغ زهر
به این صورت دیده میشود که بسیاری نامهای قدیم و باستانی آریایی در میان اقوام شغنانی باقی مانده است.

